

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: هفدهم - پاییز ۱۳۹۲

از صفحه ۲۹ تا ۴۸

ندای حق طلبی در منظومه غنایی خسرو و شیرین نظامی*

مسعود پاکدل^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن - ایران.

مهدی ماحوزی^۲

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن - ایران.

چکیده

نظامی نه تنها روح داستانی را که موضوع شعر اوست درک کرده، بلکه چنان در آن غرق شده و احساس، تخیل و اندیشه وی با تار و پود داستان درآمیخته است که صداقت و اصالتی بارز از شعرش می‌تراود. گویی خود همه احوال اشخاص داستان و فراز و نشیب حیات آنان، برخوردها و حوادث ناشی از آن را لمس و تجربه کرده و به قلم آورده است. در این منظومه که سرگذشتی عاشقانه در محیطی اشرافی و به تعبیری دیگر عشقی همایونی است، هر کنشی واکنش مناسب یافته و هر شخصیتی به حق و حقوق خود دست یافته است. دو قهرمان اصلی داستان یعنی خسرو و شیرین که باید برای یک دیگر همسری مناسب باشند، ویژگی‌هایی یکسان دارند. در این جستار ویژگی‌های یکسان شخصیت‌های اصلی و کنش و واکنش‌های شخصیت‌های دیگر که به نظر می‌رسد با حق و عدالت متناسب است، نمایانده می‌شود.

کلید واژه‌ها: نظامی، خسرو، شیرین، حق.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۳

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۹

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤل: masoudpakdel@yahoo.com

۲- پست الکترونیکی: mahoozi@riau.ac.ir

مقدمه

یکی از انواع معروف ادبی، «ادبیات غنایی» است. «غنا» در زبان عربی به معنی موسیقی است و گویا در این وجه تسمیه به واژه «لیریک» لاتین نظر داشته‌اند. لیریک در یونان قدیم، اشعاری بوده که با «لیر» نوعی چنگ یونانی، سروده می‌شده است. شعر غنایی شعری است که از عواطف و احساسات شخصی شاعر در گسترده‌ترین مفاهیم آن حکایت می‌کند و در ادب فارسی دامنه‌ای وسیع پیدا کرده است. به جز حماسه و شعر تعلیمی، تقریباً تمام موضوعات رایج، در حوزه شعر غنایی قرار می‌گیرد.

«در ایران شعر غنایی محدود و محصور در قالب خاصی از شعر نیست و در همه قالب‌ها به ویژه در قالب غزل و مثنوی سروده می‌شود. زبان شعر غنایی نیز زبانی آهنگین و لطیف است. الفاظ چه از لحاظ آوایی و چه معنایی در پیوند با یک دیگر قرار دارند و آهنگ آن‌ها در القای حس مورد نظر شاعر نسبت به سایر اشعار نقش بیش‌تری دارد. جملات از لحاظ صرفی و نحوی نسبت به حماسه روان‌تر و به هنجارترند و زبان به گونه‌ای است که می‌توان آن را با آواز و موسیقی قرین ساخت.» (پارساپور، ۱۳۸۳: ۲۱-۱۹)

در سروده‌ها و نوشته‌های گذشته و حال حق و حقیقت گویی بسیار تحسین شده است. فطرت انسان‌ها دوستدار حق است و از ظلم بیزار. این که گفته‌اند: حرف راست را از بیچه باید شنید، گواه بر ذات حق جوی انسان‌هاست. هر جا که حقی به حق‌دار برسد، همه احساس رضایت دارند و هر جا حقی پایمال شود، احساسات انسانی جریحه‌دار می‌گردد. معمولاً هر آن چه از قلم نویسندگان و شاعران می‌تراود، زاییده تفکرات و اندیشه‌های آن‌هاست. حتی اگر نویسنده یا شاعری به عمد بخواهد مطلبی برخلاف میل خود بنویسد، ناخودآگاه قلم از فرمان او سر می‌پیچد و رگه‌هایی از اندیشه‌های واقعی او را به نمایش می‌گذارد. هر نوشته‌ای مخلوق نویسنده خود است. همان گونه که از مخلوق می‌توان به خالق پی برد نوشته‌ها و سروده‌ها نیز تا حدود زیادی پدید آورنده خود را می‌شناسانند.

داستان خسرو و شیرین

چارچوب اصلی داستان خسرو و شیرین چنین است که خسرو، شاهزاده ایران و شیرین، برادرزاده بانوی ارمن، به راهنمایی و چاره چویی شاپور، ندیم خسرو، به جست و جوی یک دیگر بر می‌آیند و بعد از یک سلسله قهر و آشتی، سرانجام به هم می‌رسند. نه دل ربایی‌های مریم و شکر، خسرو را از عشق شیرین باز می‌دارد و نه درد و نیاز فرهاد کوه کن، شیرین را که دلش به مهر خسرو بسته است، به دام و سوسه می‌اندازد. پایان غم انگیز سرنوشت دو دل داده، سوز و دردی دارد که قصه عشق بزرگان را چاشنی واقعی - عشق شوریدگان و نامداران - می‌دهد: خسرو شب هنگام در کنار شیرین به دست فرزندی (شیرویه) که در دل خویش، رقیب او نیز هست؛ کشته می‌شود، در میان امواج خون خود به سختی جان می‌دهد و از بس دلش در بند آسایش معشوق است؛ او را از خواب خوش بیدار نمی‌کند. شیرین هم روز بعد دل شیرویه را به وعده وصل خوش می‌دارد، وقتی به دخمه خسرو می‌رود با وفاداری شگفت انگیزی پهلوی خود را می‌درد و آرام در کنار خسرو جان می‌دهد. بدین گونه پایان داستان، از حیث قوت تأثیر با همه داستان که خود پر از شور و لطف و زیبایی است برابری می‌کند و شور و هیجان آن به نهایت می‌رسد. (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۹۷-۱۹۶) «این داستان متعلق به اواخر دوران ساسانی است». (همان: ۸۰۲) نظامی به آن «رنگ اسلامی زده و واقعیت تاریخ را به رمز سروده است». (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۱۴۲)

با تأمل در این روایت به نظر می‌رسد هر کنشی، واکنشی مناسب یافته، هر کسی زحمتی کشیده، مزدی یافته و هر شخصیتی که ظلم کرده، بهای آن را پرداخته است. دو قهرمان اصلی داستان یعنی خسرو و شیرین که باید همسری شایسته برای یک دیگر باشند، توانایی‌ها و ویژگی‌هایی برابر دارند. حتی حوادث و گرفتاری‌هایی که برایشان اتفاق می‌افتد، یکسان است. شخصیت‌های دیگر نیز در گستره داستان به حق و حقوق خود دست یافته‌اند. از ورای ابیات زیبا و شیوای خسرو و شیرین عدالت و برابری نمایان است. عدالتی که گویای روح حق طلب نظامی است. در این مقال ابتدا ویژگی‌ها و حقوق یکسان دو شخصیت محوری داستان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، سپس کنش و واکنش‌های متناسب شخصیت‌های دیگر نیز نمایانده می‌شود.

الف) خسرو و شیرین

۱- زیبایی و نادیده دل باختن

خسرو پرویز زیباروی است. جمال و زیبایی او تا بدان غایت است که شیرین با دیدن تصویری که شاپور نقاش و ندیم نامی خسرو از او ترسیم کرده، از خود بی‌خود می‌شود. با آن که تفریح و بازی با هم سالان خویش خاطر او را مشغول می‌دارد، در حق خسرو احساس عشقی زودرس می‌کند، به گونه‌ای که سریع پای در رکاب می‌نهد و به سوی مداین می‌تازد.

رخس از آفتاب اندوه‌گش‌تر
شکر خندیدنی از صبح و ش‌تر
چنان مشهور شد در خوب رویی
که مطلق یوسف مصر است گویی

(همان: ۱۴۶)

شیرین نیز الهه زیبایی است. در سراسر داستان زیبایی او آشکار است. سرنوشتی همانند خسرو دارد، زیرا شاپور نقاش تصویری از او می‌کشد و به خسرو شاه‌زاده ایرانی نشان می‌دهد. خسرو با دیدن آن تصویر به گونه‌ای منقلب می‌شود که اگرچه هزاران عاشق شیدا و صدها زیباروی دل داده در مشکوی خویش دارد، سرگشته و حیران شده، دیوانه وار همه چیز را رها می‌کند و بی‌درنگ از شاپور می‌خواهد تا شیرین را بیابد و او را به قصر دعوت کند.

پری‌دختی پری بگذار ماهی
شب افروزی چو مهتاب جوانی
به زیر مقنعه صاحب کلاهی
سیه چشمی چو آب زندگانی
دو زنگی بر سر نخلش رطب چین...
کشیده قامتی چون نخل سیمین

(همان: ۱۵۲)

هر دو نادیده به یک دیگر دل می‌بازند و برای دیدار زود هنگام، شوق و بی‌تابی انجام ناپذیری نشان می‌دهند. این عشق زودرس اما واقعی در هر دو سر، به یکسان با شور و هیجان به وجود می‌آید. زیبایی و جمال اگرچه موقتی و عاریتی است، اما یکی از

ویژگی‌هایی است که گاهی دارند آن می‌تواند به جای گاه و درجاتی برسد که شایستگی آن را ندارد.

پرطاووس در اوراق مصاحف دیدم گفتم این منزلت از قدر تو می‌بینم
گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد بیش هرکجا پای نهد، دست ندارندش پیش
(گلستان، ۱۳۶۹: ۱۲۱)

۲- حامیان

خسرو تا دوران جوانی از نعمت پدر بهره‌مند بوده است. تنها پسر هرمز بوده که بعد از سال‌ها نذر و نیاز به دنیا آمده بود. هرمز او را در محیطی آرام پرورش می‌دهد. در ابتدای نوجوانی او را به آموزگاری دل‌سوز می‌سپارد تا به او حکمت بیاموزد. چنان که از شرح داستان برمی‌آید، پس از آن که او را به این آموزگار می‌سپارد، کمتر به او توجه می‌کند. هرمز سرگرم مشغله پادشاهی است. بزرگ امید به او حکمت می‌آموزد و سایه مهر پدری بر سر او می‌گستراند. همواره در کنار خسرو می‌ماند. در لحظات سخت زندگی به او مشاوره می‌دهد. حتی بعد از رسیدن به پادشاهی از نصیحت‌های ارزنده خود برخوردارش می‌سازد. بزرگ امید را در مواردی دل‌سوزتر از هرمز می‌بینیم.

بزرگ امید پس از ازدواج خسرو نیز همواره در کنار او می‌ماند و یکی از بهترین مشاوران اوست. خسرو بهای این راهنمایی‌ها را با نکاح یکی از ندیمان پری روی شیرین برای او، پرداخت می‌کند.

ختن خاتون ز روی حکمت و پند بزرگ امید را فرمود پیوند

(همان: ۳۲۹)

شیرین نیز مشاوره جهان دیده به نام مهین بانو دارد. مهین بانو عمه شیرین است. مشاور و تکیه‌گاه اوست. جهان دیده و داناست. از حرکات و حرف‌های شیرین به رازهای درونی او پی می‌برد. در ماجرای عشق بازی‌های خسرو، همواره شیرین را نصیحت می‌کند. شیرین به درایت او یقین دارد، توصیه‌هایش را با گوش جان می‌شنود. همین امر سبب

می‌شود که به خواسته‌هایی که از خسرو دارد، برسد. مهین بانو از نسل شاهان است. سرزمینی وسیع در زیر لوای اوست. ثروتی فراوان دارد. قدرت‌مند و بزرگ وار است.

زنی فرمانده است از نسل شاهان	شده جوش سپاهش تا سپاهان
همه اقلی «م اران تا به ارمن	مقرر گشته بر فرمان آن زن
هزارش قلعه برکوه بلندست	خزینه‌اش را خدا داند که چندست
زجنس چارپا چندان که خواهی	به افزونی فزون از مرغ و ماهی
زمردان بیش تر دارد سترگی	مهین بانوش خوانند از بزرگی

(همان: ۱۲۵-۱۵۱)

۳- ولیعهدی

خسرو تنها فرزند هرمز است و ولیعهد او. پس از هرمز چشم و چراغ ایرانیان است. اگرچه بهرام چوبین که اندیشه پادشاهی را در سر می‌پروراند با دسیسه و نیرنگ، پس از مرگ هرمز بر تخت شاهی می‌نشیند، اما پادشاهی او چند صبحی بیش تر طول نمی‌کشد، زیرا خسرو که ولیعهد پدر است و پادشاهی را حق مسلم خود می‌داند به سرعت دست به کار می‌شود و بر تخت شاهی ایران تکیه می‌زند.

شیرین نیز تنها برادرزاده مهین بانو و وارث تاج و تخت ارمن است و پس از مرگ مهین بانو تاج و تخت شاهی را صاحب می‌شود.

رخش نسرين و بويش نیز نسرين	لبش شیرین و نامش نیز شیرین
شکر لفظان لبش را نوش خوانند	ولیعهد مهین بانوش خوانند

(همان: ۱۵۳)

۴- سخنوری و شیرین بیانی

خسرو که از نوجوانی برای کسب حکمت به دست آموزگار سپرده می‌شود، به سرعت هنرهای زیادی را به دست می‌آورد. یکی از این هنرها سخن گفتن است. هنری که صاحب

قابوسنامه آن را سرآمد هنرها می‌داند و به فرزندش گیلان شاه می‌گوید: «بدان که از همه هنرها بهترین هنری، سخن گفتن است.» (قابوس نامه، ۱۳۶۸: ۲۸)

پدر ترتیب کرد آموزگارش	که تا ضایع نگردد روزگارش
براین گفتار بر بگذشت یک چند	که شد در هر هنر خسرو هنرمند
چنان قادر سخن شد در معانی	که بحری گشت در گوهر فشانی

(وحید دستگردی، ۱۳۷۸: ۱۴۶)

شیرین نیز هم سخنور است و هم صدای خوش دارد. تا بدان غایت که فرهاد نه با دیدن شیرین که با شنیدن صدای او عقل و هوش از دست می‌دهد و تزلزل در ارکان وجودش می‌افتد. آن هم فرهاد پهلوان که در استقامت و قدرت به کوه می‌ماند.

درآمد کوه کن مانند کوهی	کز او آمد خلایق را شکوهی
چو یک پیل از ستبری و بلندی	به مقدار دو پیلش زورمندی

(همان: ۲۳۸)

صدای شیرین چنان بر کوه کن کوه پیکر تأثیر می‌گذارد که:

چو بگرفت آن سخن فرهاد در گوش	ز گرمی خون گرفتش در جگر
برآورد از جگر آهی شغب ناک	جوش چو مصروعی زپای افتاد بر خاک

(همان: ۲۳۸)

جالب آن است که قلم جادوگر نظامی، بین نام شیرین و شیرین زبانی او تناسبی زیبا برقرار کرده است.

شنیدم نام او شیرین از آن بود	که در گفتن عجب شیرین زبان بود
ز شیرینی چه گویم هرچه خواهی	بر آوازش بخفتی مرغ و ماهی
در آن مجلس که او لب برگشادی	نبودی تن که حالی جان ندادی
کسی را کان سخن در گوش رفتی	گر افلاطون بُدی از هوش رفتی

(همان: ۲۳۷)

۵- موانع

چون قصر شیرین با محل گوسفندان فاصله‌ای زیاد داشت، آوردن شیر به قصر به دشواری صورت می‌گرفت. شیرین برای مرتفع ساختن این مشکل با شاپور مشورت می‌کند. شاپور می‌گوید که چاره این مشکل در دست اوست. سریع به جست و جوی هم درس سابقش فرهاد که در پیکر تراشی استادی بی‌مانند است می‌رود. او را می‌یابد و به قصر می‌آورد. فرهاد از محل گوسفندان تا قصر شیرین جویی می‌سازد و مشکل شیر آوردن را مرتفع می‌نماید، اما با شنیدن صدای شیرین و دیدن او، از دل و جان عاشق می‌شود. اگرچه این عشق یک طرفه است و فرهاد از ترس رسوایی از مردم دور می‌شود، ولی آوازه آن همه‌جا را فرا می‌گیرد. تا آن جا که خسرو نسبت به شیرین پاک دامن، بدگمان می‌گردد و فرهاد را رقیب عشقی خود می‌داند. به نظر می‌رسد همین امر خسرو را بر می‌انگیزد، تا رهسپار اصفهان شود و شکر اصفهانی را به عقد خود در آورد. و ماجرای عشق فرهاد بدین گونه پاسخی درخور بیابد. فرهاد و شکر رقبای خسرو و شیرین و موانعی بزرگ بر سر راه آن‌ها می‌شوند، اما به تدریج در پهنه داستان این موانع کم رنگ می‌شود.

۶- یاری ندیمان

خسرو در جست و جوی کام از یاری و همکاری محرمان خویش مانند شاپور، بارید و نکیسا بهره می‌جوید. این ندیمان وفادار برای کام یابی خسرو از هیچ تلاشی مضایقه نمی‌کنند. شاپور که خود واسطه انعقاد این عشق پرشور شده است، سختی‌هایی فراوان به جان می‌خورد. شب‌ها و روزها آوارگی می‌کشد. بیابان‌ها و کوهستان‌ها را در می‌نوردد و به مخدوم خود امیدواری می‌دهد که:

تو خوش دل باش و جز شادی میندیش	که من یک دل گرفتم کار در پیش
نگیرم در شدن یک لحظه آرام	زگوران تک زمرغان پرکنم وام
نخسبم تا نخسبانم سرت را	نیایم تا نیارم دلبرت را

(همان: ۱۵۵)

شیرین هم در بین دختران هم سال خویش دوستانی محرم دارد که در عشق و پاک دامنی به او کمک می‌کنند. در لحظات خوش و ناخوش زندگی او را تنها نمی‌گذارند. شیرین عقده‌های دل را نزد آنان می‌گشاید. به همراه او از ارمنستان به ایران می‌آیند. لحظه‌ای او را تنها نمی‌گذارند. ندیمان و خدمت گزارانی شایسته و قابل اعتماد هستند.

فرنگیس و سهیل سرو بالا
عجب نوش و فلک ناز و همیلا
همایون و سمن ترک و پریزاد
ختن خاتون و گوهرملک و دلشاد

(همان: ۱۹۶)

۷- داد و دهش

شیرین پس از مرگ مهین بانو به پادشاهی ارمنستان می‌رسد. عدل و داد می‌گستراند و گرد ظلم و ستم نمی‌گردد. نه تنها از رعیت باج و خراج‌های سنگین نمی‌گیرد، بلکه به گنج افشانی می‌پردازد و راه و روش دوست‌داری را دنبال می‌کند.

به انصافش رعیت شاد گشتند
همه زندانیان آزاد گشتند
ز مظلومان عالم جور برداشت
همه آیین جور از دور برداشت
زهر دروازه‌ای برداشت باجی
نجست از هیچ دهقانی خراجی

(همان: ۲۱۹)

خسرو پرویز نیز پس از رسیدن به پادشاهی به داد و دهش می‌پردازد و در این زمینه از جمشید نیز گوی سبقت را می‌رباید.

ملک پرویز کز جمشید بگذشت
به گنج افشانی از خورشید بگذشت

(همان: ۲۶۴)

بعد از ازدواج آنان، شیرین او را به عدل و رعیت پروری فرا می‌خواند. او را از رامش به دانش و گریز از بیداد دعوت می‌کند. بخشی از این گونه مساعی شیرین نیز صرف تشویق خسرو به تأمین رفاه عیسویان قلمرو وی می‌شود و شاید این نیز یک عامل عمده در ناخرسندی بزرگان از ورود شیرین به مشکوی شاه باشد. (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۹۹)

جهان سوزی بد است و جور سازی
 تو را به گر رعیت را نواری
 (وحید دستگردی، ۱۳۷۸: ۳۳۱)

۸- ناز و نیاز

پیش آمدهای پرهیز ناپذیری، خسرو و شیرین را در جست و جوی مشتاقانه نخستین روزهای عشق از هم دیگر دور نگه می‌دارد. این پیش آمدها برای آن است که یک ماجرای شتاب آمیز عشق و عاشقی، آن‌ها را در مرحله کام جویی بی‌آینده متوقف نماید. درست است که در مجموع جریان، بیش‌تر ناز از شیرین و نیاز از خسرو می‌آید، اما شیرین هم با وجود ناز، از نیاز خاموش تشنه‌ای که جانش را می‌خورد، خالی نیست. (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۱۱۰)

در آغاز، نیاز خسرو ناشی از شتابی است که در کام جویی هوس آلود دارد و ناز شیرین ناشی از علاقه‌ای است که به حفظ پاک دامنی خویش و تصفیة خسرو از عشق آلوده به گناه نشان می‌دهد، بنابراین به خواهش کام یابی خسرو زیرکانه پاسخ منفی می‌دهد.

اگر نازی کنم مقصودم آن است
 که در گرمی شکر خوردن حرام است
 مجوی آبی که آبم را بریزد
 مخواه آن کام کز من برنخیزد
 (وحید دستگردی، ۱۳۷۸: ۲۰۴)

خسرو که از نازهای شیرین کلافه شده بود، خبر مرگ پدر و طغیان بهرام هم بر دردهای او افزوده می‌شود. با خشم از پیش شیرین به روم می‌رود و با مریم ازدواج می‌کند. ناز شیرین پس از جدایی خسرو به نیازی خاموش تبدیل می‌شود.

زبحر دیده پرگوهر کنارش
 شده زاندیشه هجران یارش
 گهی از پای می افتاد چون مست
 گه از بیداد می زد دست بر دست
 (همان: ۲۱۴)

مریم به هیچ وجه جای شیرین را برای خسرو پر نمی‌کند، از این رو شاپور را به طلب کاری شیرین می‌فرستد. شیرین که سخت رنجیده خاطر شده است سفره درد دل را نزد

شاپور می‌گشاید و پاسخ نیازهای خسرو جز ناز و سرزنش نیست. خسرو به شیرین حق می‌دهد و تا مرگ مریم صبر پیشه می‌سازد. پس از مرگ مریم آسوده خاطر به طلب کاری شیرین می‌رود. شیرین که توقع داشت خسرو مهدی بفرستد و او را عروس آیین به قصر ببرد، باز هم ناز و سرزنش می‌آغازد.

به دفترها عتاب آغاز می‌کرد
عتابش بیش می‌شد ناز می‌کرد
ملک دم داد و شیرین دم نمی‌خورد
ز ناز خویش مویی کم نمی‌کرد

(همان: ۲۶۲)

خسرو که تاب تحمل نازهای بخروار شیرین را ندارد به اصفهان رهسپار می‌شود و با شکر اصفهانی ازدواج می‌کند و دوباره شیرین را که با مرگ مریم کورسویی از امید در دلش روشن شده بود در ظلمت و اندوهی جانکاه فرو می‌برد. دوباره نیاز شیرین و ناز خسرو از سر گرفته می‌شود، اما این ماجرا پایانی ندارد، زیرا خسرو در می‌یابد که:

ز شیرین تا شکر فرقی عیان است
که شیرین جان و شکر جای جان است

(همان: ۲۷۰)

از این رو امیدوارانه به بهانه شکار به قصر شیرین می‌آید، اما باز هم با ناز و اداهای شیرین رو به رو می‌شود و دل آزرده باز می‌گردد. شیرین که دیگر تاب جدایی معشوق را ندارد، از ناز می‌کاهد و به نیاز می‌افزاید. نادم و با چشمانی اشک بار بر پشت گلگون می‌نشیند و به لشکرگاه خسرو می‌آید. با درایت شاپور و هنرمندی باربد و نکیسا نازها و نیازها به پایان می‌رسد و خسرو و شیرین به آیین رسمی با هم ازدواج می‌کنند.

۹- کام جویی و نام جویی

به همان اندازه که خسرو در کام جویی، اشتیاق آمیخته به شتاب دارد، شیرین در حفظ پاک دامنی خویش سرسختی می‌ورزد. سماجت و اصرار در دستیابی به مقصود در هر دو به یک اندازه محرک خاطر است و همان اندازه که خسرو از مقاومت شیرین شکایت و ناخرسندی دارد، شیرین هم از هوس بازی خسرو دل‌نگرانی و ناایمنی اظهار می‌کند. این

چالش‌گری که در تمام داستان بین عاشق و معشوق دیده می‌شود، جالب‌ترین منظره در سراسر قصه است. تقریباً در تمام قصه هیچ‌جا نیست که معشوق و عاشق در مقابل هر کار، هر حيله و هر اندیشه واکنشی مشابه اما مناسب با روحیه خویش ارائه نکنند. شیرین در قصه نظامی، باطنازی فتنه‌انگیز و با زیبایی خلع سلاح‌کننده‌ای که دارد محرک و مسؤول تمام دیوانه‌بازی‌های خسرو در کام جویی‌ها و کام‌رانی‌های بیهوده‌اش نیز هست، اما او در عین حال عشقی را که به خسرو دارد تداعی‌کننده عشقی روحانی است. نظامی شیرین را مظهر رأفت و رقت و نمونه عاطفه انسانی تصویر می‌کند که به یک وجدان ملامتگر شاه ارتقا می‌یابد. در اوج لحظه‌های غرور و بی‌خودی به پهلوی شاه می‌زند و او را ملزم به تأمل و اندیشه در کار جهان می‌کند. خسرو به ترغیب و الزام او مربی و مشاور و وزیر خود بزرگ امید را نزد خود می‌خواند و می‌کوشد تا از او چیزی درباب احوال عالم و اسرار جهان بیاموزد.

۱۰- قدرت و عفت

«خسرو پرویز از همه ملوک پارسیان به دلیری و دور اندیشی برتر بود، و هیچ پادشاهی به قدرت و فیروزی و فراهم آوردن مال و گنج و یاری بخت، چون او نبود به همین جهت به او پرویز می‌گفتند که به معنی فیروز یا پیروز است.» (طبری، ۱۳۶۲ ج ۲: ۷۲۸)

شاه از مستی شتاب آورد بر شیر	به یکتا پیرهن بی درع و شمشیر
کمان کش کرد مستی بر بناگوش	چنان بر شیر زد کز شیر شد هوش
بفرمودش پس از آن سربریدن	ز گردن پوستش بیرون کشیدن

(وحید دستگردی، ۱۳۷۸: ۱۹۴)

شیرین زن است و به طور طبیعی زنان نسبت به مردان قدرتی کمتر دارند. اما نظامی که به نظر می‌رسد در این منظومه ذره‌ای از مسیر حق و عدالت خارج نشده، در برابر قدرت خسرو، عفت شیرین را قرار داده است. هرچه خسرو قدرت دارد، شیرین عفت و پاک دامنی دارد. در آغاز آشنایی شیرین و خسرو، مهین بانو شیرین را به عفت و خویش‌تن‌داری

توصیه می‌کند که مبادا بی‌کابین به دام خسرو بیفتد. شیرین نیز توصیه‌های ارزنده او را آویزه گوش می‌سازد و بر عفت و پارسایی خود تا پایان، پای می‌افشارد.

پس مردان شدن مردی نباشد زن آن به کش جوانمردی نباشد
تو خود دانی که وقت سرفرازی زناشویی به است از عشق بازی

(همان: ۱۹۰)

۱۱- وفاداری

اوج وفاداری خسرو و شیرین در پایان داستان دیده می‌شود. «زمانی که خسرو در زندان در کنار شیرین آرمیده است و فرستاده شیرویه خنجر به دست وارد می‌شود و جگرگاه او را می‌درد. خسرو از شدت درد بیدار می‌شود و سخت احساس تشنگی می‌کند اما نه تنها شیرین را بیدار نمی‌کند، بلکه در آن واپسین لحظات حیات از رها کردن آه بر لب آمده خود نیز خودداری می‌کند که مبادا شیرین به ناز خفته، وحشت زده از خواب برجهد». (سعیدی سرجانی، ۱۳۷۹: ۲۴)

به دل گفتا که شیرین را زخوش خواب کنم بیدار و خواهم شربتی آب
دگر ره گفت با خاطر نهفته که هست این مهربان شب‌ها نخفته
چو بیند برمن این بیداد و خواری نخسبد دیگر از فریاد و زاری
همان به کاین سخن ناگفته باشد شوم من مرده و او خفته باشد
به تلخی جان چنان داد آن وفادار که شیرین را نکرد از خواب بیدار

(وحید دستگردی، ۱۳۸۷: ۳۴۴)

شیرین نیز پس از مرگ خسرو، وفاداری بی‌چون و چرا و بی‌نظیر خود را به نمایش می‌گذارد. بدین گونه که پس از او از حیات دست می‌شوید. مال و اموالش را به فقرا می‌بخشد. به بهانه وداع با همسر، تنهای تنها به دخمه خسرو وارد می‌شود. در را بر خود می‌بندد. زخم جگرگاه خسرو را می‌بوسد و درست همان گونه که پهلوی خسرو دریده شده بود، پهلوی خود را می‌درد.

بدان آیین که دید آن زخم را ریش
 به نیروی بلند آواز برداشت
 که جان با جان و تن با تن بیپوست
 همان جا نیزه‌ای زد بر تن خوبش
 چنان کان قوم از آوازش خیرداشت
 تن از دوری و جان از داوری رست
 (همان: ۳۴۷)

ب- شخصیت‌های دیگر

۱- خسرو و فرهاد

خسرو برای از میان برداشتن رقیب خود فرهاد، از او می‌خواهد، که اگر برای عبور او و سپاهیان‌ش راهی در کوه بیستون ایجاد کند؛ شیرین را به او خواهد داد. خسرو به ظن خود با این پیشنهاد، فرهاد شیرین را فراموش می‌کند و ره خویش می‌گیرد، اما عشق پاک و بی‌ریای فرهاد سبب می‌شود که برای رسیدن به معشوق تیشه به دست به جنگ بیستون برود:

به هر خارش که با آن خاره کردی
 به هر زخمی ز پای افکند کوهی
 به الماس مژه یاقوت می‌سفت
 که ای کوه ار چه داری سنگ خاره
 یکی برج از حصارش پاره کردی
 کز آن آمد خلایق را شکوهی
 ز حال خویشتن با کوه می‌گفت
 جوان مردی کن و شو پاره پاره
 (همان: ۲۴۶)

خسرو از فرهاد غافل می‌شود، ولی کوه کن بر کوه‌کنی مداومت می‌ورزد تا این‌که جاسوسان خسرو به او خبر می‌رسانند که چیزی به اتمام کار فرهاد نمانده است و مطابق وعده باید شیرین را به او بسپارد. خسرو تصمیم می‌گیرد فرهاد را بدون ارتکاب هیچ جرمی به قتل برساند. کسی را مأمور می‌کند، که به دروغ خبر مرگ شیرین را به فرهاد برساند.

سوی فرهاد رفت آن سنگدل مرد
 که ای نادان غافل در چه کاری
 زبان بگشاد و خود را تنگدل کرد
 چرا عمری به غفلت می‌گذاری
 (همان: ۲۵۴)

فرهاد در پاسخ علت تحمل این رنج را رسیدن به شیرین می‌گوید، اما آن مرد سنگدل:

برآورد از سر حسرت یکی باد
 که شیرین مرد و آگه نیست فرهاد
 (همان: ۲۵۴)

فرهاد با شنیدن این سخن همه رنج‌های خود را بر باد رفته می‌بیند:

چو افتاد این سخن در گوش فرهاد ز طاق کوه چون کوهی در افتاد
برآورد از جگر آهی چنان سرد که گفتمی دور باشی بر جگر خورد
صلای درد شیرین در جهان داد زمین بر یاد او بوسید و جان داد

(همان: ۲۵۴)

بدین سان خسرو با خدعه و نیرنگ، کوه کن عاشق را بی‌گناه به کام مرگ می‌فرستد، اما نتیجه این کار ناپسند دامنش را می‌گیرد. خسرو از مریم پسری به نام شیرویه داشت که به نامادری خود شیرین، عشق می‌ورزید. پس از آن که به پادشاهی می‌رسد. خسرو را زندانی می‌کند، اما می‌داند تا زمانی که خسرو زنده است به شیرین نخواهد رسید. از این رو تصمیم می‌گیرد پدر را بکشد. سیاهی زنگی را مأمور این کار می‌کند. آن مرد زنگی نیم شبی وارد زندان می‌شود و:

به بالین شه آمد تیغ در مشتمت جگر گاهش درید و شمع را کشت
چنان زد بر جگر گاهش سر تیغ که خون برجست از او چون آتش از میغ

(همان: ۳۴۴)

اگرچه به نظر می‌رسد، فرهاد در پهنه داستان مزد جان‌کندن و کوه‌کندن خویش را نمی‌یابد، اما روح حق‌طلب نظامی هرگز چنین نمی‌پسندد و برای فرهاد مزدی را در نظر می‌گیرد که به تحمل این همه رنج می‌ارزد. مزد رنج‌های طاقت‌فرسای فرهاد این است که تابع یک کشور و یک ملت و متعلق به یک زمان نمی‌ماند، بلکه تابع بشریت، قهرمان تراژدی و شهید عشق شناخته می‌شود. «هنوز هم نه تنها ایرانیان بلکه ترکان، چینیان، هندیان، اعراب و یونانیان نیز موفقیت فرهنگی و روحیه زیبایی‌شناسی و هنر ملت‌های خود را در وجود فرهاد می‌یابند. او یکی از معروف‌ترین و محبوب‌ترین شخصیت‌های داستانی است که همواره نمادی از عاشق پاک باخته و واقعی خواهد ماند. بسیاری از مردم نام فرزندان خود فرهاد می‌نهند. مقبولیت او به حدی است که امروزه نیز قبایلی از «کرد» - مثلاً

قبیله کلهر - خود را از نسل فرهاد می‌شمارند. هنوز در میان قبایل کرد، روایت‌هایی محلی از عشق فرهاد نقل می‌شود.» (یوسفی، ۱۳۷۶: ۲۶)

۲- شیرین و شیرویه

شیرویه فرزند مریم و دخترزادهٔ قیصر، از کودکی با پدر سرناسازگاری داشت. خسرو بارها از کردار و رفتار او اظهار ناخرسندی کرده بود، اما به هرگونه وجود او را تحمل می‌کرد. وی از کودکی دل به عشق نامادری خود شیرین داده بود. اساس این عشق نادرست، ناخوشایند و جان‌گزا است. شیرین از شیرویه مسن‌تر است. خسرو با تمام شوکت و قدرت، تاج و تخت کشور قدرت‌مند ایران را در اختیار دارد. شیرین نه تنها هیچ‌گونه تمایلی به شیرویه ندارد، بلکه از او متنفر است. پدرش خسرو نیز با آن که از او دل خوشی ندارد، در آتش خانه مستقر می‌گردد و تخت شاهی را به سود او وداع می‌گوید. این فرزند قدرناشناس با بی‌رحمی تمام پدر خود را به زندان می‌افکند و برای تصاحب همسرش شیرین، نقشهٔ قتل او را طراحی می‌کند. بر چسب ناخوب «پدرگش» را به جان می‌خرد و از شیرین خواستگاری می‌کند. شیرویه از مردان نامطبوع و نامطلوب شیرین است. کسی که عشق یک طرفه را برای تأمین هوس‌های خویش کافی می‌پندارد و شریک زندگی را از مقوله اسب و استر می‌شمارد خریدنی یا غزالی گرفتنی.

شاهزادهٔ هوس‌بارهٔ پدرگش ساسانی، با دریدن پهلوی پدر مالک همهٔ مستملکاتش گشته و از آن جمله زنی زیبا به نام شیرین، که او را از مقولهٔ غنایم می‌شمارد اما شیرین که زنی سرسخت است و چنان غروری در اعماق وجودش نهفته است که سرش به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید. روح آزاده‌اش حتی یک لحظه تحمل خواری نمی‌کند و دل به فرمان عقل مصلحت‌اندیش نمی‌سپارد. زندگی در نظر او عزیز است و مغتنم، اما نه به هر قیمتی و با هر کیفیتی. به حکم همین طبیعت تسلیم‌ناپذیر است که در پاسخ پیغام شیرویه با سکوت خویش، او را ناگزیر به تحمل و انتظار می‌کند و خود با چنان آرایش و نشاطی در تشییع جنازهٔ خسرو پرویز قدم بر می‌دارد که بسیاری از کج‌اندیشان را بگمان می‌افکند، غافل از این که او می‌خواهد با تصمیم مردانه‌اش درس وفایی به دل دادگان روزگار دهد. (سعیدی

سیرجانی، ۱۳۷۹: ۲۹) همه دارایی‌اش را به نیازمندان می‌بخشد. وارد دخمه خسرو می‌شود و جگرگاہ خود را می‌درد، تا شیرویه واکنشی مناسب از سوی او بیابد و برای همیشه از رسیدن به تمنیات اهریمنی و هوس‌های غیرانسانی بازماند.

۳- باربد و نکیسا

باربد و نکیسا نوازندگان دربار خسرو هستند. در آخرین بزمی که خسرو و شیرین پس از روزها دوری از یک دیگر در آن حضور یافتند و این حضور به ازدواج آنان انجامید، شاپور از باربد می‌خواهد که به زبان حال خسرو سرودی ساز کند و از نکیسا نیز می‌خواهد که در پاسخ او شرح حال شیرین را بسراید. هنرمندی این دو هنرمند سبب می‌شود که خسرو و شیرین از خود بی‌خود شوند. گلایه‌ها و شکایت‌های پیشین را به فراموشی بسپارند. غرور شاهانه و متانت زنانه را به کناری بزنند و راز دل خود را برملا سازند. شیرین به سرودخوانی می‌پردازد و در برابر خسرو تعظیم می‌کند. خسرو نیز از او دل‌جویی می‌کند و مقدمات ازدواج را فراهم می‌سازد. پس نقش باربد و نکیسا را در وصال خسرو و شیرین به هیچ وجه نمی‌توان نادیده گرفت. نظامی از دادن حق باربد و نکیسا غافل نیست و پاداشی شایسته برای این دو یار غار خسرو در نظر می‌گیرد. خسرو برای هر کدام از آن‌ها یکی از ندیمان پری روی شیرین را عقد می‌کند.

همیلا را نکیسا یار شد راست سمن ترک از برای باربد خواست

(وحدید دستگردی، ۱۳۷۸: ۳۲۹)

۴- شاپور

شاپور ندیم خسرو و هنرمندی وفادار است. هنر خویش را وسیله‌ای برای برآورده شدن آرزوهای مخدوم قرار می‌دهد. در خدمت‌گزاری از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند. مسیر مداین تا ارمنستان را بارها بدون هیچ چشم‌داشتی می‌تازد. مقدمات آشنایی و ازدواج خسرو و شیرین را هنرمندانه و با درایتی خاص فراهم می‌سازد. نه تنها برای خسرو، بلکه برای شیرین نیز ندیم و هم‌نشینی دانا و دل‌سوز است. برخی از مشکلات او نظیر شیرآوردن از

محل گوسفندان به قصر را مرتفع می‌سازد. در برابر این همه خدمت صادقانه، اگر از جانب خسرو و شیرین هدیه‌ای شایسته نیابد، بی‌انصافی است.

خواننده داستان نیز دوست دارد این ندیم آگاه و وفادار به پاداشی درخور برسد. بدون تردید نظامی نیز که از آغاز تا پایان داستان، میان خواننده و شاپور ارتباط برقرار ساخته؛ نمی‌پسندد که سرنوشت او مبهم و نامعلوم بماند و برای او هدیه‌ای در نظر دارد که جای گاهش کمتر از خسرو- پادشاهی ایران- و شیرین- ملکه ایران- نباشد. آری خسرو پادشاهی ارمنستان را به شاپور می‌دهد. علاوه بر آن یکی از ندیمان پری روی شیرین به نام همایون را نیز بدو می‌بخشد.

طبرزد خورد و پاداش انگبین داد	همایون را به شاپور گزین داد
همه ملک مهین بانو به شاپور	پس آن گه داد با تشریف و منشور

(همان: ۳۲۹)

نتیجه‌گیری

در منظومه غنایی خسرو و شیرین چالش‌گری میان عاشق و معشوق در تمام داستان جلوه‌گر است. خسرو و شیرین هر دو به یک اندازه تجسم واقعی زیبایی، جلال و ثروت هستند. اگر خسرو پرویز شهریار ایران است، شیرین هم تاج کوچک ارمن را دارد. هر دو حاضرند در راه عشق مجازی، دست از قدرت و حکومت بردارند. هر دو طالب تفریح و شکار و سواری هستند. خسرو محرمانی چون شاپور، باربد و نکیسا و حامی و مربی دانایی چون بزرگ امید دارد؛ شیرین هم دختران هم سال محرمی مانند همایون، سمن ترک و همیلا و حامی و پرورنده‌ای آگاه چون مهین بانو دارد. خسرو در کام جویی اشتیاقی شتاب آمیز دارد و شیرین هم در حفظ پاک دامنی، سرسختی می‌ورزد. اگر خسرو رقیبی عشقی چون فرهاد پیدا می‌کند، شیرین نیز در عشق با رقبایی چون مریم و شکر رو به رو می‌شود و سرانجام هر دو بر رقبای خود فایق می‌گردند.

این چالش‌های رقابت آمیز میان شخصیت‌های دیگر داستان مانند خسرو و فرهاد، شیرین و شیرویه و ... نیز جریان دارد. هر کنشی واکنشی درخور می‌یابد. شخصیت‌های

داستان به اندازهٔ تلاشی که می‌کنند و اندیشه‌ای که در سر می‌پرورند، مزد می‌گیرند. به نظر می‌رسد نظامی توانسته است با وسعت دید و غنای تجربه، از طریق بیان گفتار و نمایش رفتار اشخاص داستان؛ اعتقاد تام خود را به حق طلبی نشان دهد.

منابع و مأخذ

۱. ابوالقاسمی، مریم، (۱۳۸۹)، بررسی شخصیت فرهاد از واقعیت تا افسانه، آرزومند لیاکل، مصطفی، پژوهش‌نامه تاریخ ادبیات، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۲. اردانی رضایی، فضل‌الله، (۱۳۸۷)، نقد تحلیلی - تطبیقی منظومه‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی گنجوی، پژوهش‌نامه ادب غنائی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ششم، شماره یازدهم.
۳. آیتی، عبدالمحمد (۱۳۶۳)، خسرو و شیرین، تهران: سپهر.
۴. پارساپور، زهرا (۱۳۸۳)، مقایسه زبان حماسی و غنائی با تکیه بر خسرو و شیرین و اسکندر نامه نظامی، تهران: امیرکبیر.
۵. ثروتیان، بهروز (۱۳۸۹)، زنان افسانه‌ای در آثار نظامی گنجوی، تبریز: آیدین.
۶. ریاحی، لایلا (۱۳۷۶)، قهرمانان خسرو و شیرین، تهران: امیرکبیر، چ دوم.
۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲)، با کاروان حله، تهران: علمی، چ هفتم.
۸. ----- (۱۳۸۰)، پیر گنجه در جست و جوی ناکجاآباد، تهران: سخن، چ پنجم.
۹. سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر (۱۳۷۹)، سیمای دو زن، تهران: پیکان، چ ششم.
۱۰. شمیسا، سیروس (۱۳۷۳)، انواع ادبی، تهران: فردوس، چ دوم.
۱۱. صفا، ذبیح‌ا... (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس، چ چهاردهم.
۱۲. طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲)، تاریخ الرسل و الملوک، جلد دوم، ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، چ دوم.
۱۳. کریستین سن (۱۳۷۹)، ایران در زمان ساسانیان، رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، چ دهم.
۱۴. وحید دستگردی، حسن (۱۳۷۶)، گنجینه‌ی گنجه‌ای، سعید حمیدیان، تهران: قطره.
۱۵. ----- (۱۳۷۸)، کلیات نظامی گنجوی، تهران: نگین، چ سوم.
۱۶. یوسفی، حسین علی (۱۳۷۸)، بنای عاشقی بر بی‌قراری است، تهران: روزگار.
۱۷. یوسفی، غلام حسین (۱۳۶۸)، قابوس‌نامه، تهران: علمی و فرهنگی، چ پنجم.
۱۸. ----- (۱۳۶۹)، گلستان سعدی، تهران: خوارزمی، چ دوم.
۱۹. ----- (۱۳۷۶)، چشمه روشن، تهران: علمی، چ هفتم.